

چشم‌زبان‌ی



شعر: فاطمه تفقیدی
نقاشی: علی اکبر بیواره

گروه کودک و نوجوان بنیاد پژوهش‌های اسلامی
برای گروه‌های سنی زیر کتاب منتشر می‌کند:

گروه الف: سالهای پیش از دبستان
گروه ب: سالهای آغاز دبستان
گروه ج: سالهای پایان دبستان
گروه د: دوره راهنمایی
گروه ه: دوره دبیرستان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چشم‌های زلال

شعر: فاطمه تفقدی
نقاشی: علی اکبر بیواره

تفقدی، فاطمه،
چشمهای زلال / شعر فاطمه تفقدی؛ تصویرگر علی اکبر بیواره. -- مشهد: بنیاد پژوهشهای
اسلامی، ۱۳۸۶.
۱۶ ص.: مصور (رنگی).
ISBN 978-964-971-117-1
فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
گروه سنی: ب.
۱. شعر کودکان. ۲. شعر مذهبی. الف. بیواره، علی اکبر. ۱۳۳۶ - تصویرگر.
ب. بنیاد پژوهشهای اسلامی. ج. عنوان.
۱۳۸۶ ج ۶۲۸ ت / ۱ فا ۸
کتابخانه ملی ایران ۱۰۷۱۵۰۵



گروه ادبیات کودک و نوجوان
بنیاد پژوهشهای اسلامی

چشمهای زلال

شعر: فاطمه تفقدی

تصویرگر: علی اکبر بیواره

چاپ یکم ۱۳۸۶ / ۳۰۰۰ نسخه / قیمت: ۴۰۰۰ ریال

چاپ: گوتبرگ

بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: صندوق پستی ۳۶۶ - ۹۱۷۳۵

تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهشهای اسلامی: ۲۲۳۰۸۰۳

فروشگاه‌های کتاب بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: ۲۲۳۳۹۲۳، قم: ۷۷۳۳۰۲۹

شرکت به نشر، دفتر مرکزی (مشهد) تلفن ۷ - ۸۵۱۱۱۳۶، دورنگار ۸۵۱۵۵۶۰

Web Site: www.islamic-rf.ir

E-mail: info@islamic-rf.ir

حق چاپ محفوظ است

دستان سبز

جمعه شد، باز هم منتظر بود
دخترک چشم‌هایش پر از شور
رخت گلدار امید بر تن
با خیالش سفر کرد تا دور

دید خود را کنار خیابان
بین جمعیت شاپرک‌ها
داد می‌زد که: «آرام باشید!
میهمانی می‌آید به این‌جا»

میهمانی که دستان سبزش
بوی پرواز دارد همیشه
در دل روشن کوله بارش
شعر و آواز دارد همیشه

میهمانی که از شهر نور است
شهر آویشن و سنجد و یاس
شهر سجاده‌های معطر
شهر سرسبزی نور و احساس

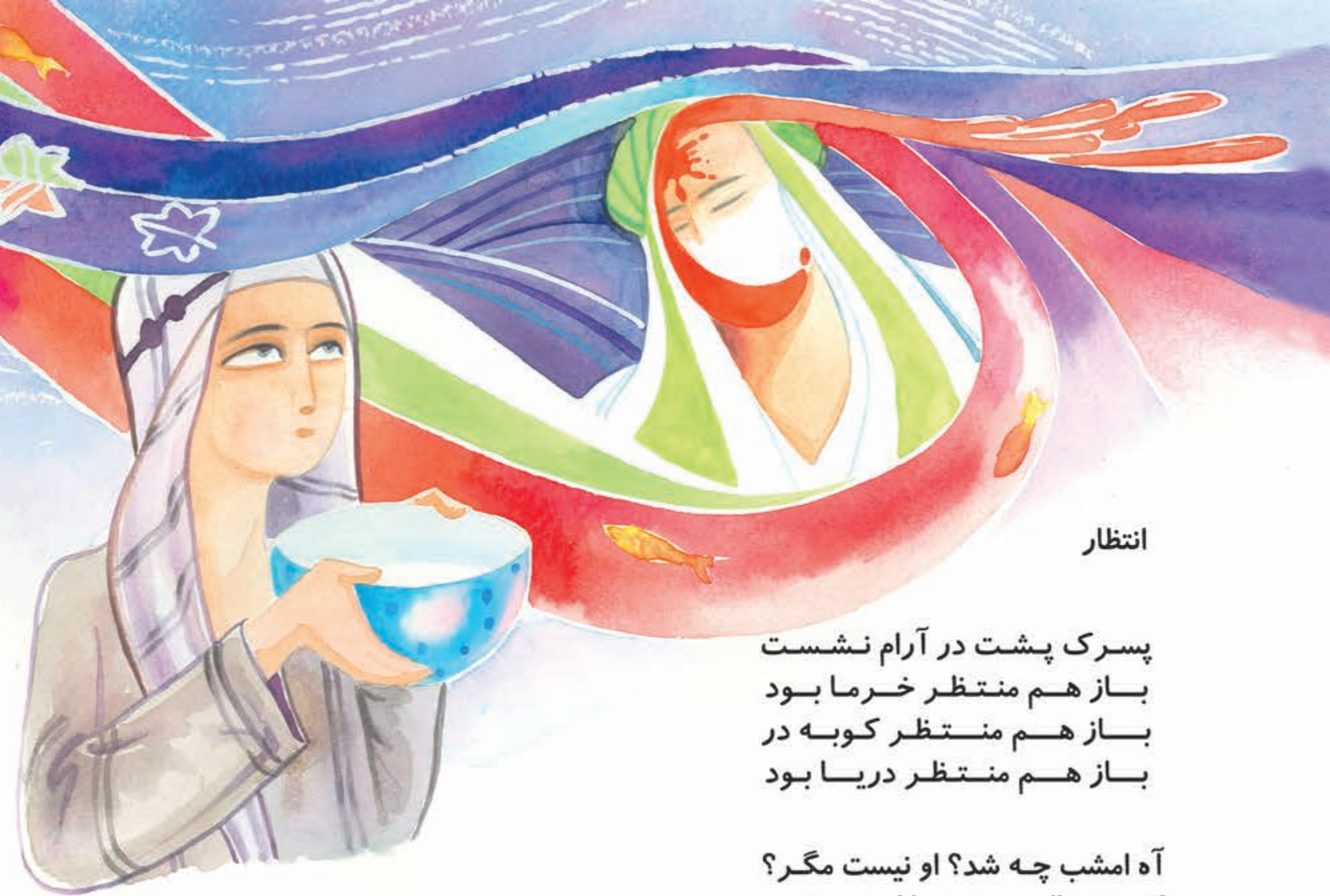
ناگهان دید، دریا تکان خورد
آسمان غرشی بی‌امان کرد
ریخت صبح و ستاره بر آن شهر
دخترک، خنده‌ای بی‌کران کرد





صبح فردا خبری تازه رسید
«باغچه از نفس باد شکست»
چشم‌های پسرک چون دیشب
به غروب و غم و باران پیوست

کاسه در دست دوید آن پسرک
تا دل باغچه را شاد کند
سهم شیرش را یک جا بدهد
عشق را از نفس آزاد کند



انتظار

پسرک پشت در آرام نشست
باز هم منتظر خرما بود
باز هم منتظر کوبه در
باز هم منتظر دریا بود

آه امشب چه شد؟ او نیست مگر؟
کوچه خالی ست چرا از خورشید
یاس‌ها، چلچله‌ها، فاخته‌ها
یک نفر ماه، سرِ کوچه ندید؟



روی امواج خیال

چشم‌هایم را برایت
می‌فرستم ای کبوتر
روی گنبد نیستی تو
رفته‌ای آن سوی دیگر


روز اول دیدمت که
روی سقاخانه بودی
غصه‌های بی‌کران را
بغ بغو کردی، سرودی

بعد از آن هر شب توهستی
روی امواج خیالم
می‌دهی پاسخ همیشه
به نگاه پر سؤالم

روی گنبد می‌نشینی
منتظر تا من بیایم
با دو بال خیس باران
می‌کنی هر شب دعایم


باز هم حاجت گرفتم
ای کبوتر جان، به مولا
بی‌گمان مثل همیشه
گفته‌ای درد دلم را

دوستت دارم کبوتر
ای نجیب آسمانی
با تمام کودکی‌ها
مهربانی، مهربانی



رفتم و پشت ضریح
ایستادم همچنان
راز دل کردم کمی
با خدای مهربان

آرزویم را به او
گفتم و بهتر شدم
وقت برگشت از حرم
آدمی دیگر شدم



عطر شبنم‌های شوق

مانده در ذهنم هنوز
لحظه راز و نیاز
عطر شبنم‌های شوق
روی باغ جانماز

صحن پر بود از دعا
از کبوتر، از امید
در نگاه کوچکم
باد و طوفان می‌وزید



این صدا، صدای خوب وحدت است
وحدت شب و ستاره و علف
این که تا همیشه یار هم شویم
تا نگردد آب و چشمه‌ها تلف

این صدا، صدای سبز بودن است
این صدا، صدای خوب ماندن است
دسته دسته پاکی ستاره را
در دل سیاه شب نشانده است

می‌روم کنار حوض مرمری
تا برویم از دلم غبار را
تا دلم دوباره کهکشان شود
تا صدا کنم گل و بهار را

اذان

بال می‌زند دلم به سمت ماه
بال می‌زند دلم به سمت کوه
باز آسمان پر از نیایش است
باز آسمان چه سبز و پرشکوه

می‌رسد از آن سوی مناره‌ها
بوی گل، شمیم دل نواز مهر
می‌شناسم این صدای پاک را
این صدا که پرشده از آن سپهر





چشم‌های زلال

صبح آمد به آشیانه ما
با طلوع صدای قرآنش
کرد جاری طراوت گل را
با سرود نجیب ایمانش

از نگاه قناری و گل گفت
این‌که تنها خداست خالق ما
این‌که بیهوده نیست این دنیا
این‌که پاک و رهاست خالق ما

گفت: سجاده‌های سبز شما
جاده‌ای رو به بی‌کرانه اوست
آسمان و زمین و باغ و درخت
همگی یک اثر، نشانه اوست

آن‌قدر گفت از نجابت دشت
که دل ما ستاره باران شد
چشم‌های زلال او تابید
همه جا پر ز عطر قرآن شد

عطر وحدت نشست در دل ما
عطر یکتایی خدای کریم
زندگی مثل آب جاری شد
روی تسبیح و جانماز نسیم



بی‌نگاه تو چشمه خاموش است
تو بمان خانه را بهاری کن
دل این غنچه‌های کوچک را
با صفای خود آبیاری کن

آه مادر! بلند شو... امّا
دست‌های بهار می‌لرزید
یک پرنده به روی شاخه بید
از شب و انتظار می‌ترسید

شب شد و آفتاب مخفی شد
غنچه‌ها تا سپیده پژمردند
نیمه شب یاس نور باران را
روی دست ستاره‌ها بردند

دست‌هایش تَرَک تَرَک شده است
گونه‌هایش شبیه پاییز است
زندگی بی‌حضور جاری او
سرد و تکراری و غم‌انگیز است

آه مادر! بلند شو مادر
عطر لبخند را به خانه بریز
باز تقسیم کن طراوت را
آسمان را به آشیانه بریز



باز تقسیم کن طراوت را

روی بستر نشسته خورشیدی
دور او چند آهوی کوچک
شب‌نم از چشمشان روان شده است
روی آن گونه‌ها جویی کوچک